



بکشید؛ چون اینجا بوی گو می‌ده.» این‌ها جزئیات بامزه‌ای هستند که خودمان در شخصیت ریچی آن را می‌بینیم.

«زمان در «خرس» منبع همیشگی اضطراب است.

چیز مشترک دیگر در بسیاری از سرآشپزها این است که رستوان وقت زیادی از زندگی آن‌ها را می‌گیرد. نمی‌توانم بگویم چند آشپز این‌را به من گفته‌اند که: «رفیق، من از سر کار بیرون می‌زنم و نمی‌دونم ساعت چنده. اصلاً نمی‌دونم اون بیرون چه اتفاقی می‌افته. زندگی شخصی‌ام آشفته‌بازاریه. اما وقتی در رستورانم به‌شدت به زمان توجه دارم.» که این موضوع اصلی در سریال ما هم شد. تمام آشپزها و ظرفشوی‌ها همیشه تحت چنین فشاری هستند و این‌که همان لحظه‌ای که پایشان را از رستوران بیرون می‌گذارند، حتی برایشان سخت است که با زندگی‌ای که از دست‌رفته، ارتباط برقرار کنند.

«در سال‌های گذشته گزارش‌های زیادی درباره‌ی محیط‌کار سسمی در رستوران‌ها منتشر شده است. در این گزارش‌ها ابراز امیدواری شده که به تغییر چنین محیط‌هایی کمک می‌شود. خرس نشان می‌دهد که حتی افراد «خوب»-شخصیت‌هایی مثل سیدنی و کارمی که متفکر و با حسن‌نیت هستند-به‌خاطر فشار مداوم می‌توانند تا مرز جنون کشانده شوند و ناگهان منفجر شوند.

وقتی بزرگ می‌شدم خانواده‌ام به‌نوعی عجیب‌وغریب بودند. در خانواده‌ام بیماری روانی و اعتیاد داشتیم. تمام‌مدت به ال آنان (سازمان حامی برای دوستان و خانواده‌ی معتادان) می‌رفتم. حتی حالا هم به‌عنوان یک بزرگسال سعی می‌کنم با آن کنار بیایم و راه‌های سالمی برای این کنار آمدن بیابم. بعضی از افکاری که درباره‌ی خانواده‌ام داشتم را تا حد زیادی در محیط‌های کار سسمی متوجه شدم. فکر نمی‌کنم کسی بخواهد یک محیط کار افتضاح ایجاد کند. به‌خصوص در آشپزخانه‌ها ممکن است متوجه بشوید که با افراد بدرفتاری شده و بیفهمید که آن‌ها مشکلی دارند که نمی‌توانند آن را حل کنند. در این آشپزخانه‌ی خاص، یکی از چیزهایی که ما واقعاً می‌خواستیم درباره‌اش بحث کنیم این بود که کارمی بعضی از این آشپزخانه‌ها را دیده بود، در بعضی از محل کارهای سسمی حضور داشت و پیش خود می‌گفت: «من آن کار را نخواهم کرد.» اما او در ابتدا به‌دلایل اشتباه،

سعی در بهبود این رستوران داشت. این دو ایده ذاتاً با یکدیگر در تضاد هستند. بعد سیدنی وارد می‌شود. کسی که از یک محیط مثبت آمده وواقعاً می‌خواهد چیزی یاد بگیرد درنهایت به‌تاریکی و طبیعت آشفته‌ی این رستوران سقوط می‌کند- چیزی به من درباره مرض اعتیاد و بعضی از سسمومی که در دل خانواده‌ها نفوذ می‌کند، می‌گوید.

«شخصیت‌های «خرس» به‌گونه‌ای هستند که مرا هم جذب خود می‌کردند، هم درعین حال دفع می‌کردند. مثل ریچی که ابون ماس بجراک نقش او را بازی کرد؛ هم جذب‌کننده است؛ هم بسیار ناخوشایند. او برای خودکشی دوست نزدیکش مایکل -که برادر کارمی بود -سوکواری می‌کند، اما روند غم و اندوه او ترسناک و خرس‌گونه است.

یکی از دوستانم چندوقت پیش، قبل از کار کردن روی این پروژه، خودکشی کرد. این اتفاق یکی از آن موقعیت‌هایی بود که تا پیش ازاین فکر می‌کردم من واقعاً دوست خوب او بودم و بعد فهمیدم «لعنتی تو حتی اون‌رو اون قدر خوب نمی‌شناختی.» بنابراین من به ریچی فکر کردم، آیا ریچی واقعاً بهترین دوستش را از دست داده بود؟ او با جیغ و داد سر کارمی غم‌واندویش را خالی می‌کند؛ درواقع او با فریاد کشیدن سر کارمی می‌توانست بر سر مایکل فریاد بکشد. و این ناخوشایند است واقعاً. اما او دردی واقعی هم دارد. او مسائل را به شیوه‌ای بچه‌گانه و خام حل می‌کند؛ او فکر می‌کند که باید تفنگ داشته باشد و فریاد بکشد. رویکرد ابون برای شروع با انرژی بالا از همان ابتدا واقعاً چشمگیر بود، البته می‌دانم که تماشای آن سخت است.

«این در مورد کل سریال صادق است. یکی از عبارات فانتزی که از دانشگاه به یاد دارم، «از میانه‌ی رویدادها» (اصطلاحی است که شاعر رومی هوراس برای اطلاق به حماسه‌هایی وضع کرد که روایت آن‌ها از وسط پی‌رنگ آغاز می‌شود و آنگاه راوی پس‌زمینه رویدادهایی را که در گذشته اتفاق افتاده و به وضع حاضر انجامیده است، توصیف می‌کند) است که ایده‌ی شروع ناگهانی داستان شما، حتی گیج‌کننده، درست در میانه‌ی عمل است. ما بیشترین چیزها را در مورد شخصیت‌های خرس در آخرین قسمت فصل اول می‌فهمیم، اما در قسمت اول فقط درگیر جنون هستیم. تقریباً تا حدی آشفته‌کننده.

این‌موضوع صددرصد عمدی است. این تنها راه برای توضیح نحوه‌ی عملکرد یک رستوران بود. توق فقط باید به دل آن شیرجه بزنی. من خیلی به وضوح دور روزی را به‌خاطر می‌آوردم که مدام فکر می‌کردم می‌خواهم سرآشپز بشوم و در معرض خطر بزرگی بودم. «این دیوانه‌کننده‌ترین چیزی است که تاکنون دیده‌ام.» هرکسی که تاکنون در سرویس میان‌وعده (بین صبحانه و ناهار) کار کرده باشد، می‌داند که جهنم واقعی روی زمین است. همچنین در حین شلوغی‌های آشپزخانه با چالش کارمی و این‌که ذهنیت او چیست آشنا می‌شود. وقتی من دوستم را از دست دادم، فقط خودم را غرق در کار کردم. این‌طور بودم که «خب دیگه بهش فکر نمی‌کنم. کارهای زیادی دارم که منو مشغول کنه.» دیدگاه متی متیسون در مورد نزدیک‌شدن به موقعیتی مانند این، مثل نگاه کردن به یک زیردریایی است. «همه‌با هم کل روز در یک زیردریایی گیر افتاده‌اید، همه مشکلات خودشان را دارند و کسی نمی‌خواهد در مسائل او دخالت کنی.» وقتی تو آن همه ساعت را در یک راه‌روی باریک که واقعاً پرسروصدا و گرم است سپری می‌کنی، همه چیز عجیب‌وغریب می‌شود. این شرایط مساعد نیست اما وقتی این تنش‌ها به سرعت اوج می‌گیرند جای تعجبی ندارد، از هر کسی هر کاری بر می‌آید.

«مثل فیلم «کشتی» است؟

اتفاقاً ما «کشتی» (مینی‌سریال جنگی‌ای که داستان آن در جنگ جهانی می‌گذرد و پر از لحظات پرتنش است) و «جزومد سرخ» (فیلمی اکشن و جنگی به کارگردانی تونی اسکات) را خیلی تماشا می‌کردیم.

«خرس صحنه‌های خیالی جالبی را به نمایش می‌گذارد، مانند تصویری شبیه

سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۴۰۳
سال سوم • شماره ۵۷۰
www.hamhianonline.ir

ویدئوی ناین نیل اینچ (گروه موسیقی صنعتی آمریکایی) با تصاویر ناراحت‌کننده در ذهن کارمی. به‌نظر می‌رسید آن مثل یک رویای اضطرابی واقعی است. چگونه می‌توان یک سکانس خیالی خوب ایجاد کرد؟

اول این‌که واقعاً ارزش آن را می‌دانم. اوایل از ورود به این صحنه‌ها هراس داشتم و تمام مدت اضطراب وحشتناکی داشتم ولی حالا کمی در این کار بهتر شده‌ام. در یک صحنه خیالی که می‌بینیم فقط یک سه‌شنبه‌ی معمولی برای کارمی است. او مثل خیلی از آشپزها سر کار خوابش برد، زیرآ زندگی سالمی نداشت. در این زمان او به چیزهای عجیبی فکر می‌کند. آیا تابه‌حال حملات پنیک را تجربه کرده‌اید؟ گاهی اوقات افکار ناگهانی در مورد کاری که دیگران انجام می‌دهند سراغتان می‌آید. شما شروع به فکر کردن درباره‌ی تمام چیزها می‌کنید و آن‌ها را روی هم می‌گذارید. من فهمیده‌ام که گاهی فکر کردن به چیزهای آرامش‌بخش‌تر، به آرام‌شدن‌مان کمک می‌کند. برای همین کارمی در حال فکر کردن به غذاهایی است که از آن‌ها لذت می‌برد، همچنین به‌زندگی‌ای که برای پیشرفت شغلش فدا کرده بود. یک حس پشیمانی واقعی با این افکار عجین شده است.

«کدام وعده‌ی غذایی در زندگی خودتان متحول‌کننده‌یا نیروبخش بوده است؟

براکوبله (گوشت گاو تکه‌شده). وقتی من و خواهرم بزرگ می‌شدیم، خانواده‌ی ما کلی اختلال داشت و این موضوع عجیب بود. خواهرم مدتی با مادرم زندگی می‌کرد و من مدتی با پدر و با این‌که همدیگر را دوست داشتمیم میان‌مان قدری بیگانگی بود و غذا چیزی بود که ما را دور هم جمع می‌کرد. براکوبله همیشه غذای یکشنبه‌های خانواده بود. این بهترین بخشی بود که خانواده‌ی ما کنار هم بودند. یک عصاره‌ی گوشت هم در کنار این‌ها بود که چیزی خاص و متفاوت درباره‌ی آن وجود داشت. چون این غذا آماده‌شدنش خیلی زمان می‌برد و شش ساعت می‌نشستی و در آشپزخانه با بقیه صحبت می‌کردی.

«نوما، رستوران معروف کپنهاگ شخصیتی نامرئی در سریال دارد، چرا؟

یک جریان زیرپوستی در فیلم است که درباره‌ی خلاقیت است. این دلیل اصلی است که چرا سیدنی و کارمی این دوستی را توسعه می‌دهند. کارمی کسی است که در برقراری ارتباط در مورد برخی چیزها ترس دارد و سیدنی بیش از حد ارتباط برقرار می‌کند، اما حد وسط آن‌ها همین خلاقیت است و بین آن‌دو، نوما ستاره شمالی است که آن‌ها را راهنمایی می‌کند. جایی مثل نوما، برای این شخصیت به‌عنوان آشپزی جوان، جایی است که احساس می‌کند می‌خواهد به آن برسد. او فکر می‌کند: «شاید این چیزی نیست که من می‌خواهم انجام دهم، یا شاید خیلی زود تسلیم بشدم. یا شاید به‌اندازه‌ی کافی خوب نبوده‌م.»

«مثل مارکوس شیرینی‌پز که لیونل بوبس نقش او را بازی می‌کند. این مارکوس است که کتاب تخمیر نوما را ورق می‌زند و عکس ریچارد هارت نانوای کپنهاگی را کنار می‌زش به دیوار می‌زند.

لیونل یکی از نزدیک‌ترین دوستانم است که می‌خواست در این باره یاد بگیرد. لیونل به کپنهاگ رفت و تحت نظر ریچارد هارت آموزش دید. او در نانوایی وقت گذراند و به‌نوما رفت. نکته‌ی جالب دیگری که در در آن آشپزخانه‌ها متوجه شدم این بود که چگونه همیشه یک آشپز یا شخصی در پس‌زمینه وجود دارد که بیش از حد در پروژه‌ی خود غرق می‌شود درحالی‌که نباید چنین باشد. همه تعجب می‌کنند، «چرا مارکوس روی دونات تمرکز کرده است؟» من در طول تحقیقاتم بارها این اتفاق را دیدم.

«در قلب همه چیز، تصویر به‌یادماندنی جرمی آلن وایت از کارمی است که به‌نظر می‌رسد تعادل ثابتی بین خلق و نابودی برقرار می‌کند.

جرمی واقعاً در اجرایش خیلی زیبا این کار را انجام می‌دهد؛ جایی که با خودت می‌گویی: «خدا یا او می‌خواهد این مکان را نجات دهد، اما شاید می‌خواهد آن را نابود کند.» من معتقدم، این در مورد بازگشت به‌ذهنیت معتاد است که در آن هر بار اتفاق خوبی می‌افتد، این ترس وجود دارد که ممکن است اتفاق بدی در پی داشته‌باشد. برای کارمی، در قسمت هفتم، بلیت‌ها نشان دهنده‌ی فرصتی عالی برای فکر کردن هستند، «اینجاست، حالا همه در جهنم هستیم. حالا باید دوباره این را خراب کنم.»

آیو ادیبری آن را کارگردانی کرده و روای پیشرفت‌تینا را نشان داده و او را به دامان خاندان درهرم‌ریخته‌ی برزاتو انداخته. دومین قسمتی هم که عالی در آمده «خرده‌یخ» است که در آن خواهر کارمن - که گاهی به او «شکر» هم می‌گویند- دچار درد زایمان می‌شود و ماجراهای بامزه‌ای درست می‌کند که در همان رستوران در هم می‌چرخد و روایت را به‌شکلی درخشان پیش می‌برد. در این سریال همه دارند سر هم داد می‌زنند ویکند می‌شنوی که یکی به دیگری می‌گوید «گالته‌وبیند» و هیچ‌کس هم گال‌ه‌اش را نمی‌بندد ولی همه با اصرار و جدیت یکدیگر را دوست دارند و اصلاً شاید بشود این فصل سوم را میان همین دو قله تعریف کرد. میان آدم‌هایی که از هم متفرند و گاهی همین آدم‌ها تا پای جان پای هم می‌ایستند. با همه این ایرادها من یکی که سریال «خرس» را همیشه و تا آخرش دوست دارم و حاضر نیستم دست از تماشای باقی‌اش بردارم. ولی این را هم بگویم که فصل آخری «خرس»، نشان زیادی از روزهای خوش و خوب این سریال در گذشته نداشت. این نکته شاید مایه‌ی دلزدگی آدمی باشد که برای اولین‌بار پای آن می‌نشیند ولی برای ما طرفداران پروپاقرص «خرس» بیشتر سرخوردگی درست کرد و حالا منتظر فصل بعدیم.

پادکست

از نهضت تا پادکست

درباره امیر خادم و کاری که در ماجرای مشروطه می‌کند



محمدجواد روح

سردبیر

دو روز پیش سالروز امضای فرمان مشروطیت بود. روزی تاریخ‌ساز برای جامعه ایران که بسیاری از آنچه امروز در اندیشه و سیاست داریم و نیز بسیاری از آنچه که هنوز می‌خواهیم، میراث آن است. از این‌روست که مشروطه نه پرونده‌ای مختومه و تاریخی که امری زنده و با ماست و مهمترین میراثی که از مشروطه برای ما باقی است همین پرسش است که چرا و چگونه آن جنبش اجتماعی به آنچه می‌خواست نرسید و مهمتر اینکه اصولاً چه می‌خواست و چه می‌جست؟ و پرسش جدی‌تر و کلیدی‌تر آنکه اصولاً آیا مشروطه و مطالبات و آرمان‌های آن، نسبتی با جامعه‌ستنی ایران داشت؟ جامعه‌ای که هم در بعد ساختاری بسیار سنتی بود و هنوز این عشاير و قبایل و روستائیان بودند که در آن اکثریت قاطع داشتند، در قیاس با شهرنشینان؛ چه رسد به باسوادان و دانش‌آموختگان شهری. و نیز جامعه‌ای سنتی بود از بعد سیطره و تسلط تفکر مذهبی بر آن؛ آن‌هم نه‌نگرش‌های نوگرایانه و دگرپذیرانه‌دینی.

از این زاویه، هر اقدامی که برای گفت‌وگو و کندوکاوی جدی درباره مشروطه صورت گیرد و نگاهی انتقادی و درعین حال مستند بر این تجربه باندازد، مغتنم است و در این میان، نگاه‌های جدی‌تر و ریشه‌ای‌تر، مغتنم‌ترند. یکی از این تلاش‌های ستودنی کاری است که از پاییز پارسال امیر خادم در پادکست (یا چنان‌که فرهنگستان زبان فارسی می‌پسندند: «پادپخش») «ماجرای مشروطه» آغاز کرده است. خادم را مخاطبان پادکست فارسی پیش از این، با «فردوسی‌خوانی» می‌شناختند که طی بیش از ۴۰۰ قسمت کل شاهنامه حکیم توس را طبق نسخه و تصحیح استاد جلال خالقی مطلق خواند و فراتر از آن، در بخش‌هایی ویژه کارهایی پژوهشی را نیز درباره شاهنامه عرضه کرد که بر دانش مخاطب می‌افزود. کار جدید خادم در ماجرای مشروطه اما شاید از منظر،ی خطیرتر از آنی باشد که درباره‌شاهنامه کرد. اودر اینجا به‌بازخوانی و قرانت یک داستان نمی‌پردازد؛ بلکه آنچه وجهه همت خود کرده، مطالعه‌ای ریشه‌یابانه و میناکاوانه درباره تجربه سیاسی- اجتماعی گرانسنگ ایرانیان است. اهمیت‌ویژگی کلیدی پژوهش خادم در آنجاست که ماجرای مشروطه را نه از زمان آغاز مجادلات مشهور عصر مظفرالدین‌شاهی، بلکه از جایی روایت می‌کند که اندیشه مشروطه از آیشخور آنها برآمده است. چنین است که او در ۱۰ قسمتی که تاکنون به شکل ماهانه و در هر قسمت بیش از دوساعت سخن رانده، هنوز به‌درگیری‌ها و مجادلات عینی منجر به مشروطه نرسیده است؛ بلکه در هر قسمت، به حوزه‌هایی پرداخته که هر یک از منظرهای اجتماعی، فکری یا سیاسی، بسترساز فکر و مطالبه مشروطه بوده است. پادکست‌های ۱۰گانه او تاکنون، به موضوعات «زمین»، «باب»، «بها و ازل»، «عثمانی»، «تنظیمات»، «فراماسون»، «جمال‌الدین»، «تنباکو» (دو قسمت) و «روسیه» پرداخته است؛ وجوهی که هر یک از زاویه‌های بر ظهور و بروز فکر مشروطه در میان نخبگان جامعه ایران موثر بوده است و نشان می‌دهد چرا و چگونه شد که روحانیت، زمین‌داران، دگرنادیشان، روشنفکران، تروریست‌ها و آدم‌کشان، چیرگیان، تاجران و بازاریان و در نهایت، کارگزاران حکومت به میدان آمدند و نسبت آنان باز خردان‌های پس از امضای مشروطیت شکل گرفت. خادم در پژوهش خود که متنی استوار و درعین‌حال شنیدنی برای مخاطب پادکست است (به‌رغم طولانی بودن هر قسمت)، به منابع مختلف سر زده است. نه‌فقط کتاب‌های معروف و مشهور تاریخ مشروطه که به روزنامه‌ها و نشریات، اشعار و مقالات، کتاب‌ها و تالیفات نویسندگان و روشنفکران و مهمتر از همه، اتخاذ رویکردی تحلیلی-انتقادی در قبال جریان‌ها و نیروهای متفاوت. مثلاً او درباره روشنفکرانی چون میرزافتحعلی آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی، عبدالرحیم طالبوف، میرزاملکم‌خان‌ناظم‌الدوله،میرزالیوسف‌خان‌مستشارالدوله و... از نگاه تک‌بعدی و یک‌سویه آشکارا برهیز می‌کند

و به جای آنکه در دام روایت‌های سیاه‌وسفید از آنان بیفتد، می‌کوشد با رجوع مستقیم به آثار و متون آنان، هر یک را بازخواند و درعین حال، اشاره‌هایی انتقادی بر آنان روا دارد. رویکردی دانش‌ورزانه و محققانه که در فضای مجازی و روزگار امروز، کم‌یاب و اندک‌شمار است. ماجرای مشروطه خادم، البته هنوز در ابتدای راه است. راهی که بسیار آرام و باطمانینه و پر حوصله آن را می‌پیماید. هیچ شتابی هم ندارد برای رسیدن به روزهای مهیج و گشتن از قهرمانان و ضدقهرمانان ماجرا. این، هنر خادم در پادکست‌سازی است. کسی که حماسه‌شاهنامه را توانست چنان روایت کند که حتی اسطوره‌های ضدقهرمان فردوسی، چندان سیاه نبودند و قهرمانان، به‌تمامی سپید نامندند؛ حال، با آمیان واقعی و قهرمانان عینی تاریخ معاصر، طبعاً چنان می‌کند که سپید و سیاه نباشند، تجربه‌های‌شان را می‌شناساند و به قدر کاری کرده‌اند و توانی که داشته‌اند، از آنان توقع دارد. این خدمت بزرگی است که خادم به سهم خود به تاریخ و اندیشه می‌کند.